

## خواندن یا مطالعه کردن؟



حسام آفَنوس

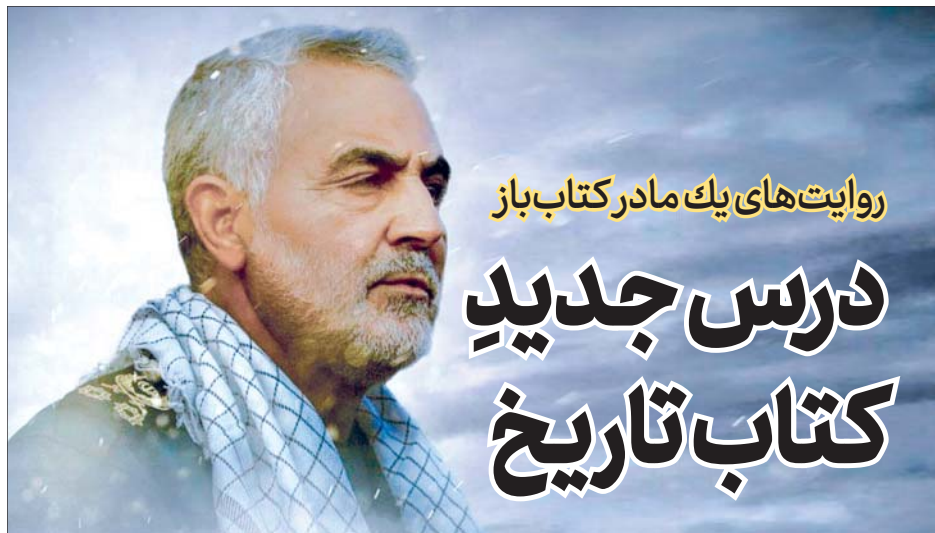
دبیر قفسه

📖 ۲۳۶۰۷ صفحه! این تعداد صفحاتی است که سال گذشته (از ابتدای سال ۲۰۱۹ تا پایانش) خوانده‌ام. از لفظ «خواندن» برای این حجم از صفحات استفاده می‌کنم، چون مطمئن نیستم مطالعه به معنی خواندن عمیق درباره همه این صفحات اتفاق افتاده باشد. به طور میانگین روزانه ۶۵ صفحه عدد قابل توجهی است گرچه شاید گفته شود این عدد برای «من» که سرو کارم با کتاب‌هاست خیلی نباشد و شاید دیگران چنین فرصتی برایشان فراهم نباشد. اما معتقدم باید خودمان را در معرض کتاب‌ها قرار دهیم تا خواندن و در مرحله‌های بعدتر مطالعه محقق شود.

کتاب‌ها ابزاری برای کسب معرفتند و کسب معرفت محدود و محصور در کتاب‌ها نیستند؛ برای همین نه می‌شود به عدد صفحات خوانده شد افتخار کرد و نه می‌شود بابت نخواندن حسرت خورد. کتاب‌ها تنها ابزاری از ابزارهای کسب معرفت هستند و اگر خواندن یا مطالعه کردن به معرفت منجر نشود در واقع این را باید به عنوان یک فعل بیهوده تلقی کرد. البته بیهوده از این جهت که بگوییم صد جلد کتاب خوانده‌ایم، وگرنه خواندن به خودی خود امری جذاب است ولو اگر منجر به معرفت افزایی نشود، اما برای کسانی که به عدد خوانده‌های خود مفاخره می‌کنند این عدد هیچ فخر و فضیلتی محسوب نمی‌شود. البته باز هم تاکید می‌کنم خواندن همیشه قرار نیست به معرفت ختم شود، بلکه گاهی به عنوان راهی برای پرکردن اوقات فراغت و تفریح نیز روشی قابل توصیه است.

کتاب به عنوان یک وسیله برای انتقال معنا اگر مد نظر باشد اتفاق خوبی است، ولی ابزارهای منتقل‌کننده پیام و معرفت افزا در روزگار کنونی بسیار است و هرکسی می‌تواند از مسیرهای مختلف در مسیر کسب معرفت حرکت کند، ولی به هر صورت هر قدر هم ابزارها تنوع داشته باشد، کتاب به عنوان سنتی‌ترین ابزار کسب معرفت مطرح است. کتاب‌ها، این دوستان کاغذی، در شرایطی که ابزارهای گوناگونی امروز در دسترس بشر است، همچنان محل رجوع است و بسیاری هستند که هنوز اعتماد خود را به این رسانه‌های سنتی انتقال معرفت از دست نداده‌اند. البته در روزگاری که اطلاعات سست و ناپایدار مانند ریگ در دسترس همه است این کتاب‌ها هستند که همچنان به عنوان منبع قابل اتکا و البته متقن کارکرد خود را از دست نداده‌اند.

حالا شاید راحت‌تر بتوان فهمید فرق بین خواندن و مطالعه از کجا تا به کجاست و گاهی مطالعه یک جمله بتواند بنیان‌های فکری یک نفر را دستخوش تغییر کند ولی خواندن چند هزار صفحه تغییری در نگاه افراد ایجاد نکند. به همین خاطر اگر دنبال کسب معرفت هستیم خیلی به دنبال اعداد و ارقام نباشیم، بلکه خواندن را به عنوان یک حرکت در عمق دنبال کنیم و به فعل مطالعه جامه عمل بپوشانیم. به همین خاطر باید گفت، خواندن یا مطالعه کردن؛ مساله این است؟

ب بسم ا...  
۲ قفسهضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم  
سه‌شنبه ۲۴ دی ۹۸ ▪ شماره ۵۵

روایت‌های یک مادر کتاب‌باز

درس جدید  
کتاب تاریخسمیه‌سادات  
حسینی

نویسنده

🔴 سر پسرک روی گوشی‌اش خم بود و داشت لب‌خند می‌زد. خیلی عادت ندارم از جزئیات فضای خصوصی نوجوانانه‌اش پرس‌وجو کنم. این بار اما خوب شد که پرسیدم: «به چی می‌خندی؟»  
گفت: «هیچی! یکی از هم‌کلاسی‌های به جوك گذاشت تو گروه.»

دوباره پرسیدم: «چه جوکی؟»

گفت: «نوشته بچه‌هایی که رفتن تشییع جنازه سردار سلیمانی، تصور شون این بوده که از سال بعد باید به درس اضافه تو کتاب تاریخ‌شون بخونن: درس شهید سلیمانی!»

راستش تعجب نکردم. کیست که این روزها توی گروه‌ها و کانال‌های خبری و رسانه‌های رسمی و غیررسمی با شوک و نگرانی و غم، اخبار ترور سردار سلیمانی را پی‌گرفته باشد و با چنین شوخی‌هایی برخورد نکرده باشد؟

پسرک ادامه داد: «اوه اوه! دعوا شد! یکی اومد باهاش دعوا کرد که چرا جوك گذاشتی! ما عزا داریم! یکی‌ام اومد نوشت چرا ما باید عزادار سردار باشیم؟... اوه اوه چه دعوایی! همین‌طوری تند و تند دارن می‌نویسن!»

دخترک گفت: «حالا جدی سردار می‌ره توی کتاب‌های درسی؟ مثل درس شهید حججی یا درس آرش کمانگیر...»

گفتم: «چه جالب!»

گفت: «چی جالبه؟»

گفتم: «هیچی. کاری به کتاب‌های درسی‌تون ندارم. فقط به سؤال. از آرش کمانگیر چی می‌دونین؟»

پسرک فکری کرد و گفت: «خب به فرمانده لشکر ایرانی بوده که آخر جنگ ایران و توران، با انداختن به تیر از کمانش، مرز ایران و توران رو تعیین کرد و بعد از انجام این کار مُرد چون تمام توانش رو گذاشته بود برای این کار.»

گفتم: «درسته. اون پادشاه منوچهر بود که در اختلاف با حاکمان کشور همسایه که می‌خواستن ایران رو بگیرن و اضافه کنن به قلمروی پادشاهی خودشون، اونهارو کشت. حاکمانی که برادران خودش بودن. در جنگ با توران داشت شکست می‌خورد. محاصره شده بود. پیشنهاد صلح شد. اما توران یک پیشنهاد مضحک هم داد! به پیشنهاد تحقیرآمیز! تورانی‌ها گفتن مرزها تون رو بهتون پس می‌دیم. اما با این روش که به تیر بندازید و تیر هرجا افتاد، اون مرزتون باشه. آرش انتخاب شد برای این کار. مردم و خیلی از سربازان سپاه سرزنشش کردن که چرا قبول کردی چنین کاری بکنی. این به ضرر ما می‌شه و به نفع دشمن. بقیه‌ش رو خودتون می‌دونید.»

دخترک گفت: «تیر رو انداخت و تیر نصف روز راه رفت و وقتی

افتاد مرز ایران مشخص شد و آرش خودش مرد.» پرسیدم: «باور می‌کنین؟ داستان تیری که نصف روز بره؟ داستان جان دادن در اثر انداختن فقط یک تیر رو چطور؟» پسرک گفت: «مامان منظورت چیه؟ می‌خوای سردار سلیمانی رو مقایسه کنی با آرش؟»

حرف‌های سختی می‌خواستم بزنم. مطمئن نبودم، بیشتر

امیدوار بودم که بفهمند.

گفتم: «نه. راستش دارم کتاب تاریخ و کتاب اسطوره رو مقایسه می‌کنم. نمی‌دونم اصلاً آرش واقعا وجود داشته یا نه. اما درباره همین آرش که الان می‌شناسیمش، در تاریخ ما با یه

قهرمان ایرانی روبه‌رویییم که در خدمت حکومتی بوده که با حکومت‌های همسایه سر مرزهای ایران دشمنی داره و درگیر جنگی شده که همه‌ش درباره مرز و ارزش اون برای یک کشوره. آرش مورد انتقاد مردمی که چرا می‌خواد باعث ضرر به ایران بشه.

اما آرش اعتنایی به اعتراض‌ها نمی‌کنه و کاری رو می‌کنه که فکر می‌کنه برای ایران بهترینه. کار آرش، هرچی که بوده، اون زمان جنگ رو به نفع ایران تموم و مرزهای ایران رو مشخص کرده.

تازه اینها چیزهاییه که تاریخ به ما می‌گه. درباره بخش‌های دیگه داستان آرش سکوت کرده. رابطه آرش با سایرین چطور بوده؟ در طول زندگیش به جز اون جنگ و تیراندازی چه کرده؟ چقدر

مخالف یا موافق داشته؟ توی جنگ و تحت امر حکومتی که آرش بوده، چه اقداماتی شده؟ اصلا همه مردم از مرزی که تعیین

شده راضی بودن یا نه؟ تاریخ فقط اون بخشی از زندگی آرش رو برای نقل انتخاب کرده که توی تاریخ کلی ایران موثر بوده. اما

اسطوره از این هم جالب‌تر کار می‌کنه. نتیجه و نقطه اوج یک دوره طولانی از یک تاریخ مهم و پر از اتفاقات ریز و درشت رو انتخاب می‌کنه. از توش قهرمان و ضد قهرمان درمیاره. ضعف‌ها رو از شخصیت و تاریخ قهرمان حذف می‌کنه، نقاط قوت رو هم از شخصیت و تاریخ ضد قهرمان و اسطوره متولد می‌شه.

جالبی‌ش اینه که اسطوره رو مردم می‌سازن. یعنی مردم از دل تاریخ، بخش‌هایی رو انتخاب می‌کنن و به مرور زمان تبدیلیش می‌کنن به اسطوره.

برای همین برای من دغدغه نیست که بدونم سال دیگه بعد از درس آرش کمانگیر، باید از درس حاج قاسم سلیمانی هم دیکته بگم یا سوال تمرینی دربیارم برای امتحان‌تون یا نه.

اما برام واقعا جالبه که بدونم ۲۰۰۳۰۰ سال دیگه، مردم از دل تاریخی که ما الان توش هستیم، از سردار سلیمانی به اسطوره ساختن یا نه.»

هر دو در سکوت به من نگاه می‌کردند.

بالاخره دخترک گفت: «اااا، من مطمئن نیستم حرفاتو درست فهمیده باشم.»

پسرک گفت: «اما من فهمیدم.» 📖